

این زن آرزوهای بر باد رفته‌ای دارد

هدیه شوم داماد به عروس خانم در شب جشن



گروه حوادث: دختر جوانی که در باند افیونی نقش اصلی را داشت باید ۸ سال در زندان بماند. این دختر ۲۳ ساله که الناز نام دارد اکنون ۳ سالی است که در زندان بسر می برد و می گوید توبه کرده است.

باند زیر زمینی

به گزارش اختصاصی خبرنگار توسعه ایرانی؛ اواسط سال ۹۴ ماموران پلیس در جریان محموله‌ای از مواد مخدر قرار گرفتند که توسط یک زن، مرد و کودکی سوار بر پژو ۴۰۵ یشمی رنگ به سمت تهران انتقال یافته و به باند توزیع تحویل داده شدند. همین گزارش کافی بود تا با دستور باز پرس تیمی از ماموران وارد عمل شده و دست به تجسس های اطلاعاتی بزنند.

در این تحقیقات مشخص شد گزارش ارسالی واقعیت دارد و قاچاقچیان مواد مخدر قصد دارند شبانه و در قالب مسافرت خانوادگی راهی تهران شوند.

عملیات جاده‌ای

ماموران پلیس با سرنخ‌هایی که در دست داشتند در جاده به کمین قاچاقچیان نشستند و با دیدن خودروی آنها دستور ایست دادند. برخلاف تصور ماموران راننده خودروی پژو با بی اعتنایی به دستور پلیس پا به فرار گذاشت و با سرعت و انجام حرکات خطر آفرین و زیگزاک سعی کرد از کمین پلیس فرار کند.

وقتی ماموران پلیس با خودروهایشان آژیر کشان به تعقیب ماشین قاچاقچیان پرداختند دیدند زنی جوان شیشه ماشین را پایین کشیده و در حال ریختن میخ سه پر در جاده است تا بتواند ماشین های پلیس را پنجر کرده و جلوی تعقیب و گریز را بگیرد.

همزمان با این اقدام حرفه‌ای قاچاقچیان ناگهان از آگروز ماشین آنها دود سفید رنگی همه جاده را مانند مه غلیظ پوشاند و ماموران در یافتند آنها با استفاده از دود زایی معروف به استتار سعی دارند راهی برای فرار پیدا کنند.

بازداشت فراری‌ها

با وجود این ترندهای سازمان یافته فراری‌ها پس از ۲۰ کیلومتر تعقیب و گریز پلیسی و شلیک‌های هوایی ماموران باز دست دادن کنترل فرمان به سمت شانه خاکی جاده منحرف شدند و با برخورد به گارد ریل پژوی آنها متوقف شد. ماموران با توجه به زخمی شدن زن و مرد جوان و در حالیکه کودک گریه می کرد آنها را به بیمارستان انتقال دادند و پسر بچه با دستور باز پرس تا پیدا شدن خانواده پدر و مادرش در اختیار بهزیستی قرار داده شد.

بسته‌های هروئین

همزمان با این اقدامات بازرسی خودروی قاچاقچیان آغاز شد و خیلی زود ماموران با بسته‌های هروئینی که در بدنه و صندلی‌های این خودرو به طرز ماهرانه‌ای جاسازی شده بود مواجه شدند.

راز عجیب

بعد از بهبودی نسبی مرد افیونی به نام محمود و ۴۰ ساله و زن جوان که الناز بوده و ۲۰ سال داشت ماموران پی به تفاوت سنی آن دو بردند و در بررسی‌هایشان دریافتند الناز و محمود زن و شوهر نیستند و تنها در یک باند قاچاقچیان مواد مخدر عضویت دارند و کودک همراهشان نیز یک بچه کرایه‌ای بوده و خانواده‌اش با باند افیونی همکاری دارند.

شناسایی کودک

در حالیکه هیچ اثری از دیگر اعضای باند نبود و آنها با اطلاع از دستگیری الناز و محمود شهر را ترک کرده و به مخفیگاه‌هایشان در مرز پناه برده بودند ماموران توانستند خانواده پسر بچه بی گناه به نام قادر را شناسایی کنند.

تجسس‌ها نشان داد این خانواده جزو خاشبه نشین‌های بی خانمان هستند که هیچ اطلاعی از فعالیت افیونی باند نداشته و تصور می کردند آنها بچه را کرایه کرده‌اند تا با آن گدایی کنند. مادر قادر به پلیس گفت که بخاطر بیماری شوهرش آنها در فقر زندگی می کنند و وقتی پیشنهاد

حقوق در ازای کودک را شنیده‌اند بچه را به امانت در اختیار این باند گذاشته‌اند تا مقداری پول به دست آورند و از ۶ ماه پیش ماهیانه پولی به آنها داده می شد که می توانستند اموراتشان را بگذرانند.

اعتراف

مرد قاچاقچی که باور نداشت نقشه‌شان لو رفته باشد در بازجویی‌های پلیس گفت: من فقط راننده بودم اعضای اصلی باند هیچگاه خودشان به جابه جایی مواد دست نمی زدند ما خرده پاهای باند بودیم که بخاطر پول کمی این کار را پذیرفته بودیم و اگر نیاز به پول نبود یا من کار مناسبی داشتم هیچگاه تن به این کار نمی دادم.

محمود ادامه داد: من در گذشته راننده اتوبوس بودم که با این باند آشنا شدم آنها می دانستند دست فرمان خوبی دارم ابتدا نپذیرفتم همکاری کنم آنها می خواستند در اتوبوس مسافربری من چنین کاری را انجام دهم اما صاحبکارم مردی متدین بود و من قلمم راضی نشد او را به دردرس بیندارم تا اینکه او به رحت خدا رفت و وراثت اتوبوس را فروختند من ۲ ماهی بیکار شدم و همین بی پولی و نیاز باعث شد خودم به این باند پیشنهاد کار بدهم و این بار با چنین نقشه‌ای دست به کار شدیم و من حدود ۱۰ بار تاکنون مواد به شهرهای مختلف و تهران انتقال داده‌ام و الناز هم در همه این ۱۰ بار همراهی ام می کرد و البته بچه‌های مختلفی را همراهان می بردیم.

وی ادامه داد: همیشه عذاب وجدان داشتم خودم تاکنون لب به سیگار هم نزده‌ام و پسر نوجوانی دارم که همیشه نگران‌ش هستم بارها خواستم از این کار دست بکشم اما نشد چون خیلی نیاز داشتم و بیکار بودم. محمود در باره اینکه تاکنون درگیری با پلیس داشته است گفت: این نخستین بار بود همیشه راحت سفر می کردیم اگر ایست و بازرسی هم بود ماموران به تصور اینکه ما یک خانواده هستیم زیاد سخت نمی

گفت و گو با الناز

از ۳ سال پیش در زندان است اعتیادش را ترک کرده و تنها نگرانی‌اش پسرک بیماری است که هزینه درمان زیادی دارد اما ناامید نیست و با خنده از شرین کاری‌های کوچولوش می گوید:

خیلی جوان هستی؟!

۲۳ ساله‌ام اما چهره‌ام شکسته خیلی داغون شدم.

اما به نظر نمی آید!

اگر ۳ سال پیش من را می دیدید چنین نظری نداشتید اعتیاد ویرانم کرده بود الان که ترک کرده‌ام به روز قبل از ازدواجم نزدیک شده‌ام اما باز شکسته‌ام.

از خودت بگو؟!

دختر یکی یکدانه خانه‌مان بود پدرم وقتی ۱۵ سال داشتم در تصادف کشته شد و من و مادرم تنها ماندیم خب مادرم جوان بود و خواستگار داشت اما چون من بودم نمی توانست ازدواج کند او و خاله‌هایم با زبان بی زبانی خواستند من هم زود از دواج کنم ابتدا مخالف بودم به خاطر عشق به پدرم می خواستم وارد دانشگاه شوم اما شرایط درست پیش نمی رفت و اینی شد که دیدید.

پس به اصرار مادر ازدواج کردی!

اصرار نبود اما فشار روانی وجود داشت کنایه‌ها و نیش زبان‌ها خصوصا خاله‌هایم و بویژه خاله مریم که می خواست مادرم با برادر شوهرش ازدواج کند.

چند تا خواستگار داشتی؟!

از زمان پدرم خواستگار بود اما بابا محمد مخالف بود و می گفت من باید دکتر شوم خیلی دوستش داشتم مهربان بود بر خلاف همه در فامیل که حسرت پسر داشتند بابا محمد عاشق من بود اما وقتی رفت و تنها شدیم دیگر هیچ حامی‌ای نداشتم مادرم هم تحت تاثیر خاله‌هام دوست داشت من ازدواج کنم تا اینکه رستم به خواستگاری‌ام آمد.

رستم را می شناختی؟!

اصلا او را نمی شناختم من کاری با پسرها نداشتم شوهر خاله‌ام دوستی داشت که برای پسرش دنبال عروس بود همین شد به خواستگاری‌ام آمد.

چه شغلی داشت؟!

مغازه مکانیکی داشت اما در آمدش خیلی خوب بود همان روز اول قول داد تا یکسال بعد که طبق رسمشان باید در خانه پدر شوهرم زندگی می کردم

برایم خانه بخرد قول داد بگذارد به دانشگاه بروم قول داد ماشین هم بخرد من گفتم شاید او آمده تا جای پدرم را بگیرد و پذیرفتم.

مگر چند سال داشت؟!

۲۱ ساله بود زیاد سنی نداشت اما وعده‌هایش پدانه بود گفتم شاید بتوانم با تکیه بر او به آرزوهای خودم و پدرم برسم و مادرم هم شوهر کند خیلی جوان بود و برایش تنهایی درست نبود.

اشتباه تصور کردی؟!

اشتباه اشتباه نبود رستم واقعا همانی بود که می گفت البته همان شب اول پی به ایراد بزرگ او بردم اما دیر شده بود.

چه ایرادی؟!

شب جشن وقتی من و رستم تنها شدیم او با بافور تریاک داخل اتاقمان شد شوکه شدم اصلا نمی دانستم سگار می کشد همیشه هم سر حال بود میکاتیک هم بود و فیزیک مناسبی داشت آدمم اعتراض کنم گفت رسم طایفه‌ای شان است که باید همیشه تریاک بکشند و قول داد ضرری ندارد چرا که همیشه تریاک دارند و رفتنی به سمت هروئین یعنی طرد شدن از طایفه و نکشیدن تریاک هم یعنی بی احترامی به طایفه! او از من خواست تریاک بکشم ابتدا نپذیرفتم گفتم به من ضرر دارد حالم به هم می خورد او با چرب زبانی راضی ام کرد تریاک بکشم و گفت اگر این کار را نکنم از چشم پدر و مادرش می افتم.

و معتاد شدی؟!

بله. اما رستم خیلی مهربان بود تا وقتی که پسرم به دنیا آمد. او نارسایی ربوی دار دابتدا ناراحت بودم اما بعد گفتم شاید این باعث شود محمد حسن تریاک نکشد و از رسم طایفه پدری در امان بماند.

به قول هایش عمل کرد؟!

رستم حرف و عملش یکی بود یکسال گذشت و با به دینبا آمدن بچه‌مان قرار شد به خانه خودمان برویم وضع مالی مان خوب بود و رستم خواست خانه‌ای بخرد اما یکبار که به سفر رفته بود خبر رسید که او در تعقیب و گریز پلیسی کشته شده است و تازه فهمیدم میکاتیکی سرپوشی برای کار هایش بود او دزد لوازم ماشین بود.

تنها ماندید؟!

خیلی تنها ماندم و خیلی زود از خانواده رستم رانده شدم آنها فقط نوه‌شان را می خواستند و من با فروش طلاها و با مقدار پولی که رستم نزدم گذاشته بود تا خانه‌ای بخریم یک خانه کوچک خریدم اما شغلی نبود و اعتیادم مخارج زیادی داشت روزهای اول کار گری می کردم تا اینکه یکی از دوستان رستم که به او نزدیک تر بود از زندان آزاد شد و من را پیدا کرد انگا شوهرم در حق او خیلی خوبی کرده بود و مرتضی پیشنهاد داد با یک باند مواد مخدر همکاری کنم ابتدا مردد بودم اما پذیرفتم چون هزینه در مان محمد حسن هم بود و شدم یک قاچاقچی مواد مخدر.

و حالا؟!

۳ سال است در زندان هستم محمد حسن نزد مادرم است شوهر مادرم مرد خوبی از آب در آمده و من در زندان کار می کنم خانه‌مان را هم اجاره داده‌ایم و شرایط خوب است تا آزاد شوم و فکری به حال زندگی مان کنم.

چه فکری؟!

الان همزمان با درس خواندن در خیاطی مهارت خاصی پیدا کرده‌ام توبه کرده‌ام و همه در زندان از من راضی هستند آزاد شوم حتما به یک تولیدی لباس معرفی می شوم نگران خانه نیستم چون دارم بعد با پسرم زندگی می کنم.

اگر دستگیر نمی شدی چه می شد؟!

قسمت بود دستگیر شوم شاید اگر زندان نبودم در باتلاق فرو می رفتم.

اخبار حوادث

در تاکستان رخ داد جنجال عجیب پسر ۱۷ ساله در دبیرستان دخترانه



پسر نوجوانی با ورود به دبیرستان دخترانه سمادر تاکستان ۴۰ دختر را قربانی یک نقشه عجیب کرد.

روز چهارشنبه پسری در نقش نیروی هلال احمر با داشتن کارت عضو داوطلب این مرکز به دبیرستان دخترانه «سما» تاکستان مراجعه و عنوان کرد که برای انجام تست قند خون ماموریت دارد.

مسئولان مدرسه در ابتدا بدون اینکه صحت گفته‌های این پسر را بررسی کنند به او اجازه دادند که از دانش آموزان تست بگیرد و او هم ۴۰ دختر دانش آموز مقطع اول متوسطه را با دود سرنگ مورد تست قند خون قرار داد! تا اینکه مسئولان مدرسه به او شک کرده و پلیس را خبر کردند.

سید حسین بی نیاز؛ رئیس روابط عمومی آموزش و پرورش استان قزوین به برنا گفت: این پسر س. جیلوند نام دارد، از بهترین دانش آموزان یکی از هنرستان‌ها بوده و دارای مدال طلای آموزش کمک‌های اولیه هلال احمر است.

وی در ادامه افزود: این دبیرستان‌ها زیر نظر دانشگاه آزاد اسلامی اداره می شوند و آموزش و پرورش بر عملکرد آنها نظارت دارد و مدیر این دبیرستان از کارمندان دانشگاه آزاد محسوب می شود. بدون اینکه از وی معرفی نامه معتبر درخواست کند این پسر را به اتاق بهداشت مدرسه هدایت می کند، او نیز کار خود را آغاز می کند. بعد از اینکه از ۴۰ دانش آموز با دود سرنگ! تست می گیرد مدیر، ناظم و مسئول بهداشت مدرسه به وی شک می کنند، رئیس اداره اطلاع رسانی و روابط عمومی آموزش و پرورش قزوین با گفتن اینکه در ادامه ماموران پلیس و پزشکان دانشگاه علوم پزشکی به دختری که با سرنگ‌های همراه او مورد تست قرار گرفته بودن تحت آزمایش قرار دادند و هیچ نشانه‌ای از بیماری هپاتیت و بیماری های خطرناک دیده نشد افزود: ۴۰ دختری که قربانی عمل این پسر شده بودند خوشبختانه هیچ اثری از ابتلا به بیماری خاصی داشتند. دکتر مهران رئیس دانشگاه علوم پزشکی قزوین نیز با حساسیت این موضوع را پیگیری و تاکید کردند که هیچ گونه جای نگرانی برای سلامت این ۴۰ دانش آموز وجود ندارد و همه این دانش آموزان و اکسینه شدند.

بی نیاز در خصوص اینکه این پسر ۱۷ ساله در بازجویی‌های پلیس در خصوص علت این عمل خود چه گفته است بیان داشت: در بازجویی‌های اولیه مدعی شده است که هیچ هدف خاصی را دنبال نمی کردم! فقط می خواستم کمک کنم دانش آموزان بیمار را شناسایی کنم.

رئیس اداره اطلاع رسانی و روابط عمومی آموزش و پرورش قزوین با بیان اینکه مراحل تحقیقات از این پسر نوجوان نشانگر این است که بخاطر هیجانات دوره بلوغ مرتکب این عمل شده است گفت: عمل بچه‌گانه این پسر نوجوان دلیلی نمی شود که از اشتباه بزرگ مدیر و دیگر مسئولان این مدرسه چشم پوشی شود. پنجشنبه ۱۹ مهر ماه مدیر؛ ناظم و مسئول بهداشت مدرسه تحت بازجویی قرار گرفتند، مدیر مدرسه از کار معلق شده و فعلا اجازه ندارد در مدرسه حضور پیدا کند.

به گزارش برنا، این پسر ۱۷ ساله با قرار وثیقه آزاد شده است.

قتل پزشک متخصص رامهرمز توسط خانم منشی

یک پزشک متخصص رامهرمز با ضربات پیچ گوشتی توسط منشی مطبش به قتل رسید و جسدش در کنار جاده رامهرمز به اهواز رها شد.

پلیس (ف-ع) را که خانم منشی مطب مقتول بوده در کمتر از ۲۴ ساعت به دام انداخت و اوا عتراف کرد بخاطر اختلافات قبلی دست به این قتل زده است.

نامه تلخ در کنار نوزاد رها شده تهرانی

نوزاد دو ماهه‌ای که در پارک یافت‌آباد رها شده بود به مسئولان شیرخوارگاه آمنة تحویل داده شد. ساعت ۹ شب چهارشنبه هفته گذشته ماموران کلانتری ۱۵۱ یافت‌آباد یک نوزاد دو ماهه را با گزارش مردمی در یافت‌آباد پیدا کردند. در نامه‌ای که کنار نوزاد پیدا شده نوشته شده است: «سلام! دیگر قادر نیستم از این بچه نگهداری کنم.»

بخشیدن قاتل زیر طناب دار

پدری که طناب دار به دور گردن قاتل فرزند خود انداخته بود او را بخشید. ساعت ۹ شب ۶ خرداد ماه سال ۹۳ در جنوب تهران مردی با چاقو کشته شد و خیلی زود قاتل اصلی که جوان ۱۸ ساله‌ای به نام علی اصغر بود دستگیر و به قصاص محکوم شد. هفته گذشته قرار بود این حکم به مرحله اجرا درآید، پدر مقتول که طناب دار را بر گردن مقتول نیز انداخته بود از اعدام قاتل فرزندش گذشت کرد.

قتل زنانه خانم معلم در زنجان

درگیری دو خانم معلم در یکی از روستاهای زنجان با قتل پایان یافت. ساعت ۷:۳۰ دقیقه شنبه ۳۱ شهریور جسد خانم معلمی ۴۰ ساله به نام شقایق داخل ماشین شاسی بلند در اطراف شهرستان خدابنده زنجان پیدا شد و خیلی زود قاتل که خانم معلم حق التدریسی بود دستگیر شد. سیمار بازجویی ها گفت: با شقایق اختلاف پیدا کردم و من را به مدرسه دیگری فرستادند برای همین کینه به دل گرفته بودم و او را اسر قرار کشاندم و کشتم.